



پیغام عشق

قسمت نهصد و نود و یکم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۷ گنج حضور، بخش دوم

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدتی بنشین و، بر خود می گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

ای چشم من، تو که برای دیگران گریه می کنی، بیا و مدتی بنشین بر حال خود گریه کن، یعنی فقط حواست به خودت باشد و خودت را اصلاح کن.

ای گرفتار سبب بیرون مپر
 لیک عزل آن مسبب ظن مبر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۷

ای کسی که دچار سبب‌سازی هستی، کاملاً از سبب بیرون نپر و نگو که من نمی‌خواهم دیگر فکر کنم، چرا که زندگی معمولاً کارها را بر حسب سبب‌ها و قوانین علت و معلول پیش می‌آورد. و اما گمان نکن که می‌توانی مسبب را معزول کنی یعنی باید دائماً سبب‌سازی را تحت فرمان فضای گشوده‌شده در بیاوری.

هرچه خواهد آن مُسبّب آورد

قدرت مطلق سببها بردرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۸

آن مسبب، خداوند، هر کاری بخواهد انجام می‌دهد؛ زیرا قدرت مطلق سبب‌های ذهنی ما را می‌درد و از کار می‌اندازد.

لیک اغلب بر سبب راند نفاذ

تا بداند طالبی جستن مراد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۹

اما غالباً خدا کارها را در مسیرهای پیش‌بینی شده علت و معلولی به نتیجه می‌رساند؛ تا یک طالب بتواند مرادش را جست‌وجو کند و هر جوینده‌ای بداند راه رسیدن به مقصودش چیست.

چون سبب نبود، چه ره جوید مرید؟
 پس سبب در راه می باید پدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۰

اگر سبب نباشد مرید تازه کار چگونه راه مطلوب خویش را جستجو کند؟ پس سبب باید در راه باشد. [به عبارتی ما، در ابتدا، با ذهن به برنامه گنج حضور گوش می دهیم و می خواهیم ابیات را با ذهن معنی کنیم، اما پس از مدتی این تغییر خواهد کرد و سبب را کنار خواهیم گذاشت.]

این سببها بر نظرها پردههاست
 که نه هر دیدار، صنعش را سزااست
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۱

این سببها به منزله حجابهایی بر هشیاری نظر است و هرکسی که با سببها ببیند، سزاوار دیدن صنع و آفرینش زندگی نیست. [بنابراین انسان باید فضا را باز کند تا بالاخره زندگی از طریق او حرف بزند و سببسازی او را تحت اداره خودش درآورد.]

دیده‌پی باید، سبب سوراخ‌کن
تا حجب را برگند از بیخ و بن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲
-سبب سوراخ‌کن: سوراخ‌کننده سبب

انسان باید با فضاگشایی چشمی پیدا کند که سبب‌سازی ذهن را سوراخ و بی‌کار کند. و مطابق سبب‌سازی قضا و کن‌فکان عمل کرده و حجاب‌ها را از بیخ و بن بکند.

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳
-اکساب: کسب‌ها

[تا چشم عدم، با فضاگشایی باز شود و پرده ذهن را سوراخ کند و] مسبب یعنی خداوند و سبب‌سازی او را در لامکان بیند و کار و کوشش برحسب سبب‌سازی ذهن و بدون اتصال به زندگی را بیهوده بداند.

از مُسبَّب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای پدر من، هر خیر و شری از مسبب می‌رسد و این فکرهای پی‌درپی تو آن‌ها را به‌وجود نمی‌آورد.

جز خیالی مُنعقد بر شاهراه
تا بماند دور غفلت چندگاه
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۵

سبب‌سازی ما در من‌ذهنی جز خیالی تشکیل‌شده بر شاهراه زندگی نیست، تا مرحله غفلت هشیاری در ذهن مدتی دوام یابد. [اما باید به این نکته توجه نمود که این اقامت، مدت‌زمان خودش را برای فرد و کل بشریت دارد و نباید آن را از حد گذرانند.]

نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن
ور نه چون بنگری از دایره بیرون باشی
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۴۵۸

مرکز عشق، که عدم است را به تو نشان دادم، مواظب باش اشتباه نکنی یعنی فضا را نبندی و با ذهنت نگاه نکنی. در غیر این صورت، از دایره عشق بیرون خواهی شد و مرکز عدم را از دست خواهی داد.

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز
نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۶۱
-کلک: قلم

هر کسی فضا را باز نکند و به صنع و آفریدگاری زندگی که خیال انگیز است نرسد، این انسان اگر نقاش چین هم باشد، نقشش به حرام است یعنی وجودش اضافی است. در واقع چنین انسانی خود نقشی بیش نیست و نقشش هم به درد نمی خورد.

مؤمنان از دست باد ضایره
 جمله بنشستند اندر دایره
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۹۱
 -ضایره: زیان زننده، خسارت‌آور

[در داستان حضرت هود، باد سخت و سهمناکی می‌وزید و هود دایره‌ای کشید و به قوم خود گفت به داخل این دایره پناه آورید.] آن مؤمنان از دست باد زیان‌زننده یعنی تشعشعات مخربی که از من‌های ذهنی می‌آید، جملگی فضاگشایی کردند و درون دایره یعنی فضای عشق گرد هم آمدند. [و آن باد سخت به آن دایره که می‌رسید، به نسیم تبدیل می‌شد.] [پس هرگاه انسان فضا را باز کند یا با مولانا همدم شود، در این صورت از دست باد مخرب من‌های ذهنی در امان می‌ماند.]

ای بسا دولت که آید گاه گاه
پیش بی دولت، بگردد او ز راه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۱

چه بسا که هر لحظه خداوند با نیکبختی به انسان روی آورده و قصد زنده کردن او را دارد. و یا گاه گاه فرصت‌هایی را ایجاد کرده و او را با کلاس مولانا و ابیات او آشنا می‌کند. اما انسان بی دولت یعنی من ذهنی از مسیر بخت و اقبال به سوی نگون بختی برمی‌گردد.

ای بسا معشوق کاید ناشناخت
پیش بدبختی، نداند عشق باخت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۲

و چه بسا معشوق، خداوند، پیش عاشق نگون بخت می‌آید اما او با من ذهنی‌اش نمی‌تواند زندگی را بشناسد و با فضاگشایی با او عشق بازی کند.

چون نپرسی، زودتر کشف شود
مرغ صبر از جمله پیران تر بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

اگر سؤال نکنی، فضای عدم را زودتر کشف خواهی کرد. پرنده صبر از همه پرندهگانِ دیگر تیزتر پرواز می کند و طالب را زودتر به مقصود می رساند.

ورِ پرسی دیرتر حاصل شود
سهل از بی صبریت مشکل شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸

اما اگر سؤال کنی در سبب‌سازی ذهن خواهی ماند و دیرتر تبدیل خواهی شد. و این کار آسان یعنی زنده شدن به حضور، از بی صبری تو سخت و مشکل خواهد شد. [از آن رو که سوالات ذهنی، پاسخ‌های ذهنی دارند و برپایه سبب‌سازی و علت و معلول هستند، شما را در ذهن زندانی می کنند، در حالی که باید از ذهن بیرون بیاید. همچنین اگر ذهن شما می گوید مولانا غلط می گوید، فعلاً طبق سخنان مولانا عمل کرده تا سرانجام کشف کنید که پندهای مولانا، کاملاً درست و به صلاح شما بوده است.]

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم
بی شمع روی تو نتان دیدن مر این دو راه را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱
-نتان: نتوان

زندگی دو راه دارد: یا صبر یا شکر نعمت. اما بدون مرکز عدم و چشم خداوند این دو راه را نمی توان دید.

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸
-کاهلی: تنبلی

هر کسی در اثر کاهلی و اینرسی من ذهنی فضا را باز نکند، بی شکر و بی صبر می ماند و به ناچار پای جبر را
می گیرد و می گوید من مجبورم در این وضعیت بمانم. [در حالی که اگر فضا را باز کند، از ته دل شکر و صبر
می کند زیرا این دو خاصیت در ذات فضای گشوده شده است.]

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش، در گور کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹
-رنجور: بیمار

هر کسی که به خاطر نداشتن شکر و صبر در جبر می افتد، خودش را بیمار می کند. و سرانجام همان بیماری
من ذهنی او را در قبر ذهن می کشد.

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ
 رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۰
 -لاغ: هزل و شوخی؛ در اینجا به معنی بددلی است.
 -رنجوری به لاغ یعنی خود را بیمار نشان دادن، تمارض.

پیامبر (ص) فرمود: خود را به بیماری زدن و دستمال همانیدگی را به سر بستن، درد می آورد تا بالاخره انسان
 مثل چراغ خاموش می شود. [ما به عنوان هشیاری حضور که با چیزی همانیده نشده، مشکلی نداریم ولی با
 همانیدن، خود را بیمار پنداشته و برای خود رنج بیهوده ایجاد می کنیم.]

این قدر گفتیم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵

ما همین مقدار گفتیم، حال برو با فضاگشایی باقی مطلب را خودت اندیشه کن. اگر فکرت جامد است، برو ذکر کن یعنی به فضاگشایی و یا تکرار ابیات مولانا پرداز.

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶
اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

ذکر، همان فضاگشایی و یا تکرار ابیات مولانا است که فکر سازنده را در اهتزاز می آورد. پس تو ذکر ابیات مولانا را خورشید من ذهنی افسرده ات بساز.

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش
کار کن، موقوف آن جذبہ مباحث
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷
-خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

ای کسی که هردویمان یک خواجه و سرور داریم و آن هم زندگی ست، اصل در کار زنده شدن به حضور جذبہ خداوند است اما تو با فضاگشایی و تکرار ابیات مولانا روی خود کار کن و از سستی و جبر پرهیز و در انتظار رسیدن آن جذبہ نباش.

زانکه ترک کار چون نازی بود
ناز کی در خورد جانبازی بود؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۸

زیرا ترک کار روی خود و عدم توجه به مواردی چون تمرکز روی خود، قرین، اقرار به اشتباه، مسئولیت پذیری و فضاگشایی، به منزله ناز کردن است. حال ناز کردن و پندار کمال و اصرار به می دانم چگونه می تواند شایسته مقام جانبازی باشد؟

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
امر را و نهی را می بین مدام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

ای جوان، کارهایت را با ذهن قضاوت نکن و با رد و قبول مردم کاری نداشته باش. بلکه مدام فضا را باز کن و از امر و نهی فضای گشوده شده اطاعت کن تا زندگی از طریق تو بیافریند.

مرغِ جذبه ناگهان پرد ز عَش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰
-عش: آشیانه پرندگان

[ای عاشق، اگر از طلب بازنشینی و فضاگشایی را ادامه دهی]، ناگهان همانند پرنده‌ای از آشیانهٔ ذهن و همانیدگی‌ها می‌پری. و اگر صبح حضور را دیدی، آن گاه شمع من‌ذهنی، عقل و سبب‌سازی آن را خاموش کن.

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست
مغزها می‌بیند او در عین پوست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱
-گذاره: آنچه از حد در گذرد، گذرنده.

وقتی چشم‌ها به وسیله هشیاری نظر نافذ شوند، درحقیقت این نور خداوند است که می‌تواند از تفاوت‌های سطحی بگذرد و در پوست همانیدگی‌ها، زندگی یا مغز را در انسان‌ها شناسایی کند.

تنظیم‌کننده متن: فاطمه
گوینده: سرور



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۷ گنج حضور، بخش سوم

بیند اندر ذره خورشید بقا
بیند اندر قطره، گل بحر را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲
-بحر: دریا

چنین چشم بصیری ناگهان در ذره کوچک ذهن، خورشید، زندگی را می بیند که دارد بالا می آید و در یک قطره، اقیانوس را می بیند. درواقع وجودش وسیع شده و به اندازه اقیانوس می شود.

ساخت موسی قدس در، باب صغیر
تا فرود آرند سر قوم زحیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶
-قوم زحیر: مردم بیمار و آزار دهنده

حضرت موسی در قدس دری کوچک ساخت تا شاهان و بزرگان بنی اسرائیل که دچار تکبر و غرور در من ذهنی بودند به هنگام ورود، سر خود را خم کنند. به عبارتی خداوند این من ذهنی دردساز را می سازد تا آدم‌های گردن‌کش که پندار کمال و ابروی مصنوعی دارند و خود را دانا می‌دانند، سرشان را خم کنند.

زآنکه جباران بُدند و سرفراز
 دوزخ آن باب صغیر است و نیاز
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷
 -جبار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی به این دلیل آن در را کوچک ساخت که قومش مردمی زورگو و جبار و گردن‌کش بودند و دوزخ نیز برای آن کافران همان باب صغیر است که مانند من‌ذهنی جایی برای درد کشیدن، سر فرود آوردن و اظهار عجز و نیاز است.

ناز کردن خوش‌تر آید از شکر
 لیک، کم‌خایش، که دارد صد خطر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن در برابر خدا یا زندگی و اظهار دانایی در این لحظه با سبب‌سازی من‌ذهنی، شیرین‌تر از شکر است. اما تو در پی چشیدن این شیرینی نباش و اظهار بی‌نیازی نکن، زیرا خطرات بسیاری دارد.

ایمن آبادست آن راه نیاز
 ترک نازش گیر و، با آن ره بساز
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

راه نیاز یعنی راه فضاگشایی راهی پر از ایمنی و آسودگی زندگی است. پس ناز کردن و اظهار بی‌نیازی نسبت به خردِ زندگی را کنار بگذار و در راه نیاز و فضاگشایی حرکت کن و با این راه بساز.

بر قرین خویش مَفرّا در صفت
 کآن فراقِ آرد یقین در عاقبت
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

تو که از جنس خداوند هستی و من ذهنی را قرین خود قرار داده‌ای، در توصیف زندگی از اعتدال خارج نشو یعنی در پیشگاه خداوند حسِ دانایی نکن. زیرا این کار باعث جدایی و کدورت می‌شود.

نُطق موسیٰ بُد بر اندازه، ولیک
هم فزون آمد ز گفت یار نیک
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۵

سؤال‌های حضرت موسی از حضرت خضر از نظر خودش به اندازه بود ولی همان سؤال‌ها از نظر حضرت خضر زیاد بود. یعنی انسان دستورات خداوند را در این لحظه به سؤال درمی‌آورد و این عمل از نظر خداوند نادرست است.

آن فزونی با خضر آمد شقاق
گفت: رو تو مگتری هذا فراق
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶
-شقاق: جدایی و دشمنی
-مگتر: پرگو

آن زیاد سؤال پرسیدن باعث جدایی خضر از موسی شد. در نتیجه خضر گفت: حالا که زیاد حرف می‌زنی وقت جدایی من و تو فرا رسیده است. [خداوند نیز در این لحظه به ما می‌گوید تو زیاد حرف می‌زنی و زمان جدایی فرا رسیده. بنابراین ما در ذهن زندانی می‌شویم.]

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۸
-«قَالَ هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ...»

«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست...»

موسیا، بسیار گویی، دور شو
ور نه با من گنگ باش و کور شو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

حضرت خضر گفت: ای موسی بسیار حرف می‌زنی، از من دور شو. اگر می‌خواهی با من همراه باشی باید لال و کور باشی. [خداوند هم از انسان می‌خواهد تا با فضاگشایی در حالت سکوت و نابینایی باشد.]

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌یی
تو به معنی رفته‌یی بگسسته‌یی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸
-شسته: مخفف نشسته است.

اگر نیروی و با پافشاری و مقاومت همین‌جا بمانی، بدان که در اصل از من دور شده و جدا افتاده‌ای. به عبارتی دیگر خداوند به ما می‌گوید اگر با مقاومت و قضاوت و سبب‌سازی هنوز در ذهن هستی و در توهمت با من نشسته‌ای، بدان که در اصل و در معنا رفته‌ای و از من جدا شده‌ای.

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد
دیو، بانگت بر زند اندر نهاد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

اگر تو عزم دین کنی یعنی فضا را باز کرده و مرکزت را عدم کنی، و روی ذات خود که بی‌نهایت است قائم شده و در این راه تلاش کنی، در این صورت شیطان به وسیله من‌ذهنی خودت به گوشت خواهد خواند.

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی
که اسیر رنج و درویشی شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷
-غوی: گمراه

شیطان در گوش تو می‌خواند: ای گمراه، به آن سو یعنی مسیر فضاگشایی نرو و اندیشه کن. زیرا با این کار دچار رنج و فقر شده و از ارزش و اعتباری که مردم با من‌ذهنی به تو می‌دهند محروم خواهی شد.

بینوا گردی، ز یاران و ابری
 خوار گردی و پشیمانی خوری
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

شیطان ادامه می‌دهد: اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی حقیر و ذلیل خواهی شد و از دوستان و یارانت جدا می‌شوی. در نتیجه خوار و ذلیل شده و دچار پشیمانی می‌شوی.

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین
 واگریزی در ضلالت از یقین
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

تو [ای طالب] از ترس فریاد آن شیطان ملعون که به وسیله من ذهنی به گوشت نجوا می‌کند، از این یقین یا همان مرکز عدم به گمراهی و تاریکی ذهن پناه می‌بری.

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۴ و ۶۵
 - «وَاسْتَفْزِزْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ ۗ وَمَا يَعْدهمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.»

«با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد.»

- «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا»

«تو را بر بندگان من [آن‌هایی که با فضاکشایی مرکز را عدم می‌کنند] هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانیشان کافی است.»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸
 -الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

شیطان شما را از بینوایی می ترساند و [از طریق من ذهنی] به کارهای زشت و می دارد، در حالی که خدا شما را [با فضاگشایی] به آمرزش خویش و افزونی وعده می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست.

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسیان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱
-افتتان: گمراه کردن

شیطان وقتی انسان را در حال فضاگشایی می بیند و در گمراه کردن او درمانده می شود، بنابراین از افرادی که من ذهنی دارند کمک گرفته و آنها را به صورت قرین بد در مسیر انسان قرار می دهد.

که شما یارید با ما، یاری
جانب مایید جانب داری
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

شیطان به آنها می گوید: شما دوست ما هستید، ما را یاری کنید. شما حامی ما هستید، پس از ما حمایت کنید.

اندرین ره، می تراش و می خراش
تا دم آخر، دمی فارغ مباش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

در این مسیر باید تا لحظه آخر زحمت بکشی و حرکت کنی تا به او زنده شوی و [برای این که من ذهنی را عاجز کنی] حتی یک لحظه هم دست از کوشش برنداری.

هر که را دیو از کریمان وا برد
بی کسش یابد، سرش را او خورد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر کسی را که شیطان با مکر و حيله از محضر بزرگان و عاشقانی چون مولانا جدا کند، او را تنها پیدا کرده و با خراب کردن فکرهايش گویی سرش را می خورد.

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶
-بدست: وجب

این را نیکو بدان که حتی به اندازه یک وجب دور شدن از حلقه عاشقان و اولیاء خدا مکر شیطان است. [دیو یا همان شیطان دلایل زیادی را در ذهنتان می آورد که به گنج حضور نگاه نکنید، شما به حرفش گوش ندهید.]

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

لحظه به لحظه با فضاگشایی، کمک و رحمت بیکران ایزدی وجودت را فرا می گیرد. پس ای پسر، با اندک رحمت و بخشش خداوند، دست از حرکت و تلاش برندار و مسیر پیشرفت را رها نکن. [و به چیزهایی که من ذهنی تلقین می کند گوش نده، زیرا مکر شیطان است.]

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌یی
 در سبب، از جهل بر چفسیده‌یی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳
 -چفسیده‌یی: چسبیده‌ای

تو از کودکی مشغول فکرهای همانیده و سبب‌های ذهنی برای «هرچه پیش‌تر بهتر» بوده‌ای، به همین دلیل از روی جهل و نادانی به این سبب‌های بیرونی چسبیده‌ای و از آن‌ها زندگی می‌خواهی.

با سبب‌ها از مُسبب غافل
 سوی این روپوش‌ها زان مایلی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

پس با این سبب‌سازی‌هایی که در ذهن به آن‌ها دچار شده‌ای از مُسبب، یعنی خداوند غافل هستی. این اسباب به منزله حجابی است که تو را از نظم بزرگ زندگی بی‌خبر ساخته و باعث شده از شناخت مسبب‌الاسباب بازمانی.

چون سببها رفت، بر سر می زنی
 ربنا و ربناها می گنی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

وقتی سببها یعنی همان چیزهای آفل و گذرا که ذهن نشان می دهد از بین رفت، آن وقت بر سرت می کوبی و خدا خدا گفته و از او کمک می خواهی.

ربّ می گوید: برو سوی سبب
 چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶
 -صنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند می گوید: برو به سوی علل و اسباب ظاهری که با ذهن ایجاد می کردی. شگفتا! چطور شد که از صنع و آفرینش من یاد کردی؟ [چرا از طریق خرد و قدرت فضاگشایی که در اختیارت بود به سراغ من نیامدی و درد تو را به سوی من کشانده است؟]

گفت: زین پس من تو را بینم همه
ننگرم سوی سبب و آن دمدمه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷
-دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

آن بنده که به علل و اسباب ظاهری دچار است می گوید: از این پس من فقط فضا را باز می کنم و به تو وصل می شوم. دیگر به سوی سبب سازی های ذهنی نمی روم. به دمدمه های من ذهنی ام نگاه نمی کنم.

گویدش: رُدُوا لَعَادُوا، کارِ توست
 ای تو اندر توبه و میثاق، سست
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸
 -رُدُوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

خداوند که به سست‌ایمانی چنین بنده‌ای آگاه است، می‌گوید: برگشتن به ذهن کار همیشگی تو است. هرگاه تو را به عالم اسباب بازگردانم، دوباره مفتون همان علل ظاهری می‌شوی. تو در این برگشت از ذهن و تعهد به عهد است و فضای گشوده شده بسیار سست و ناپایدار هستی.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

خداوند به آن بنده گناهکار می گوید: من به این اعمال تو که به سبب سازی در ذهن دچار شده ای نگاه نمی کنم بلکه دائم به فکر کمک به تو هستم و تو را مورد لطف و رحمتم قرار می دهم. رحمت من وسیع و بیکران است و همواره از روی رحمت عمل می کنم.

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

من به بدعهدی و سست ایمانی ات نگاه نمی کنم و چون با فضاگشایی در این لحظه مرا یاد می کنی از روی گرم
و بخشش تو را مورد عنایت و لطف قرار می دهم.

تنظیم کننده متن: آزاده
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

